

آمیولانس

پهلوان بازی دور گود



پوریا عالمی

• یک نیسان آبی با سرعت ۱۶۳کیلومتر بر ساعت، شانلای از پشت زدیبه آمیولانس و آمیولانس هشتکیلومتر پرید هوا، که خیال کردم با سرعت زیادی در حال پیشرفتم، اما یکهو دیدم با سرعت ۸۰۰کیلومتر بر ساعت در حال پسرفتم و دارم سقوط می‌کنم و هوووووش به سمت زمین نزدیک می‌شوم و باولمب، پایان ماجرا.

اولین آمیولانس‌چی جهان بودم که نیاز داشتم زنگ بزنم آمیولانس بیایه رتق‌وتفتم کند. سرم را داشتم از توی فرمان می‌کشیدم بیرون که از توی آینه‌بغل دیدم آقای کاظمی پشت فرمان نیسان نشسته و دارد با یکی بحث می‌کنند. دست و پالم را از توی داشبورد و زیر صندلی جمع کردم و از آمیولانس خودم را کشیدم بیرون و رفتم دم نیسان. آقای احمدی‌نژاد و پرویز کاظمی، از نیسان پیاده شده بودند و به من لیخند زدند.

گفتم: راننده کی بود؟

آقای احمدی‌نژاد لیخند زد و گفت: ایشون.

کاظمی گفت: من؟ اصلا گذاشتی من توی دوران وزارت‌م یک بوق خشک‌وخالی بزنم، که الان مسوولیت

رانندگی را می‌اندازی گردن من؟

آقای احمدی‌نژاد گفت: برو جلو بوق بزن و اینطوری شد که پرویز کاظمی، اولین وزیری بود که در مهر ۸۵ از کابینه احمدی‌نژاد خراج شد و رفت جلو بوق بزند.

من گفتم: ولی آقای احمدی‌نژاد می‌گوید راننده شما

بودی.

کاظمی گفت: «احمدی‌نژاد دروغ می‌گوید. مثلا با من ظهر جلسه داشت و صحبت می‌کرد و شب در جای دیگری می‌گفت از صبح در اصفهان بودم. بعد طوری حرف می‌زد و توضیح می‌داد که حتی من هم قانع می‌شدم و با خود می‌گفتم که نکنه حتما روز گذشته پیش ایشان بودم»

گفتم: ای بابا سیستمش اینطوری است پس؟

کاظمی گفت: «احمدی‌نژاد اصلا سیستماتیک نیست. باورش بر این است که در پادگان و ارتش یک ژنرال وجود دارد و باقیی سربازند»

گفتم: نکند واقعا تحت‌تاثیر مشابهی است؟

کاظمی گفت: من؟ بابا «خودش ۱۰۰ تماشیا ر درس می‌دهد» در همین لحظه احمدی‌نژاد در مجلس هفتم در سال ۱۳۸۴ در جلسه رای اعتماد کاظمی گفت: «خدا کاظمی را به من معرفی کرده است»

گفتم: این حرف‌ها را ول کن. تکلیف من چیست؟

کاظمی گفت: «در زمان احمدی‌نژاد کیلویی کار کردن خیلی مهم بود» گفتم: یعنی چی؟ الان بکشم بینم چقدر آسیب خوردم باهام حساب کنید؟

در این لحظه احمدی‌نژاد یک بیل و کلنگ داد دست کاظمی کاظمی گفت: اما را مثل کارگر‌ها به جلسات هیأت‌دولت می‌برند و هفت‌ساعت جلسه برگزار می‌شد در زاین جلسات هیات دولت ۲۰ دقیقه است. برای اینکه پشتوانه کارشناسی دارد. اما خروجی کجاست ما چه بود؟» گفتم: خروجی را ول کن. صافکاری ماشین من چه می‌شود؟ خودم که صاف شدم، زیر آمیولانس ماندم، آمیولاسم هم که صاف شده به زمین چسبیده چرا حالا که هشت‌سال گذشته و دولت‌مهرورزی تمام شده همه‌چیز را می‌انداز ی‌گردن احمدی‌نژاد؟ چه گناهی کرده؟ آن موقع چرا حرف نزدید؟ چه وضعی است؟ چرا حالا که بادها خوابیده همه زبان باز کرده‌اید؟ هان؟ واقعا دیگر دلم دارد برای احمدی‌نژاد می‌سوزد. او نکوتنها مانده

کاظمی گفت: «احمدی‌نژاد اصلا علم، فهم و سواد مدیریت ندارد. نمی‌دانست در جایگاه یک رییس‌جمهور چگونه باید رفتار کند.»دیگر عصبانی شدم. گفتم: ببین، من هم که بچه بودم و زورم کم بود، وقتی سر کوچه بهم زور می‌گفتند و دودخرامی را می‌گرفتند، سکوت اختیار می‌کردم. بعد می‌رفتم ته کوچه و از ته کوچه داد می‌زدم و دوتا حرف می‌زدم و فرار می‌کردم.

کاظمی گفت: از این حرفت منظوری داشتی؟

گفتم: نه. اتفاقا من هر وقت می‌نشینم کنار گود می‌گویم انگشتی کنند و پهلوان بازی درمی‌آورم.

کاظمی گفت: نیش و کنایه می‌زنی؟

گفتم: نه. اتفاقا کاظمی گفت: دیگر داری تیکه می‌اندازی؟ گفتم: نه. اتفاقا کاظمی گفت: این دیگر کنایه بود؟ گفتم: نه. اتفاقا یک گنجشکی خورد به موتور. وقتی بهوش آمد دید توی قفس است. گفت «وای... نکنه موتور‌برو کشته باشم و من روانخاخند حبس»

کاظمی گفت: داری غیرمستقیم یک چیزی به من می‌گویی؟

گفتم: انه گلم. می‌گویم آمیولانسم الان شده آهن‌فراشه، ولی نیسان شما آخ نگفته. ولی من حاضرم مسوولیت این اتفاق را به عهده بگیرم و هزینه خسارتی که نیسان دیده را بپردازم. موافقت؟ و دمم را گذاشتم روی کولم و رفتم در قفم کف شدم.

خبر فردا

• فردا مراسم ترجمه محمود کاشی‌چی، مدیر و بنیانگذار انتشارات گوتنبرگ، بنیانگذار بازارچه کتاب، و «کتاب ارزان» است. او که امروز ساعت ۸:۴۰ صبح از مقابل منزلش تشییع می‌شود از سال ۱۳۲۴ وارد فعالیت‌های نشر کتاب شد و انتشارات گوتنبرگ را اولین‌بار در مشهد بنیان گذاشت. او در سال ۱۳۳۰ از مشهد به تهران آمد و فعالیت‌های نشر را گسترش داد. او در خیابان منوچهری کتاب‌فروشی بزرگی تاسیس کرد و نمایندگی انتشارات «پروگرس» را بر عهده گرفت. مراسم ترجمه کاشی‌چی، فردا از ساعت ۱۴:۴۰ تا ۱۵:۴۰ در مسجد نور واقع در میدان قاضی‌برگزار خواهد شد.

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۳ ۵ رجب ۱۴۳۵ ۵ می ۲۰۱۴ سال یازدهم شماره ۲۰۹ ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۱۴ اذان صبح فردا ۴:۴۱ طلوع آفتاب ۶:۰۷

روزنفر۱۵

کار تون خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com



آغاز اجرای بیمه همگانی برای همه ایرانیان از ۱۵ اردیبهشت



کافه نظر

ماهم دل‌واپسیم

شرق، دنیا عیوضی: این روزها «دل‌واپسی» واژه آشنایی شده است. از همان همایشی که در محل سابق سفارت آمریکا برگزار شد و نسبت به روند هسته‌ای ابراز «دل‌واپسی» شد ما قبل‌ترها که نگرانی» را به یاد داشتیم، هر ایرانی با توجه به شغل و نحوه زندگی‌اش درباره کشورش «دل‌واپس» موضوعی است؛ از گرانی بنزین تا کمبود دارو، از مسایل کودکان تا وجهه ایران در جهان، از بدهکاران وام‌ها به بانک‌ها تا چگونگی وضعیت صنعتی روزنامه‌نگاران. به سراغ سه نفر رفتیم تا درباره «دل‌واپسی» این‌روزهایشان بپرسیم. «حسین انصاری‌راد» رئیس کمیسیون اصل ۹۰ در مجلس ششم، مسعود رایگان و علیرضا داوودنژاد کارگردان، فارغ از هر نکته جناحی‌ای دل‌واپسی‌هایشان را بیان کرده‌اند.

حسین انصاری‌راد ▶ رییس کمیسیون اصل ۹۰ در مجلس ششم

ما هم دل‌واپسیم و دوست داریم که دولت جدید و کابینه‌شان بتوانند این سیاست خارجی را که در پیش گرفته‌اند به سرانجام برسانند، مذاکرات هسته‌ای ۵+۱ به موفقیت بینجامد، تحریم‌ها برداشته شود، دولت بتواند به‌راحتی پول نفت را بدون مزاحمت دریافت کند و زمینه‌های تولید فراورده‌های نفتی در حدی که حق ایران است بیش از هماهنگایی که بیشتر از حششان می‌برند فراهم شود. زمینه‌های فروش نفت و گاز که بسیار منبع سرنوشت‌سازی است انجام و درآمدش صرف سازندگی کشور شود. زمینه‌های رشد کشاورزی، رشد صنعت و رشد تجارت، فعالیت اقتصادی و زمینه‌های اشتغال جوانان؛ این نیروی عظیم انسانی کشور‌ساز فراهم شود، زمینه‌ای باشد که آنهایی که به خارج فرج‌اندند بازگردند و در کشور به اشتغال و سازندگی مشغول شوند. مجموعه نیروی انسانی ایران در جهت دانش، علم، فرهنگ و اقتصاد به کار و فعالیت و نوآوری مشغول شوند. کشور ایران در سطح منطقه از اهمیت بالایی برخوردار است. رشد عدالت و قانونگرایی در کشور فراهم شود. دولت در پایبندی به قانون، اخلاق، عدالت و حرمت گذاشتن به انسان در میان مردم الگو باشد. یک جریان متادوم عدالت به وجود آید که بدون نگرانی و دل‌واپسی از مدیران بتوان انتقاد کرد. اعتمادی بین دولت و ملت به وجود آید که موجب رشد کشور در همه زمینه‌ها شود.

علیرضا داوودنژاد ▶ کارگردان

اتکار فصل دل‌واپسی‌ها آغاز شده است، شاید هم دل‌واپسی تازه‌ای آغاز نشده، دل‌واپسی‌های قبلی برطرف نشده است. دل‌واپسی‌های من از میان مردم می‌آید؛ از آنجایی که کنار کسی در تاکسی نشسته‌ام و دغدغه‌های معیشتی و اقتصادی‌اش را می‌شنوم. دل‌واپس جامعه بودن سخت‌تر از دل‌واپسی‌های فردی است. دل‌واپسی‌های فردی من برای سینماست. در سینما همچنان با وجود تلاش‌های صنفی‌ای که می‌کنیم و حمایت‌هایی که دولت تاکنون کرده همچنان نیاز به جدیت بیشتر را احساس می‌کنیم. بازار ناامن، تکثیر غیرقانونی و نمایش‌های غیرقانونی ادامه دارد و برخورد جدی با آن نشده است. کماکان از سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در سینما حمایت نمی‌شود. تولید فیلم به انضباط مناسبی نرسیده است. مساله پخش در ساختار صنفی و نظامش شکل مناسبی پیدا نکرده است. در زمینه نمایش هم آطور که باید نظارت‌ها مناسب نیست. برای حل تمامی این دل‌واپسی‌ها یک عزم ملی لازم است. عزمی که از دل‌واپسی‌هایمان می‌آید و برای برطرف‌شدنش باید دلسوزانه وارد عمل شویم. به امید روزی که هیچ‌کس برای جامعه‌اش دل‌واپس نباشد.

مسعود رایگان ▶ بازیگر

دل‌واپسی یک واژه کلی است. اما دل‌واپسیم» اما در واقع دل‌واپس چه مولاتی؟ مقولات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، بهداشت – درمان، محیط زیستی و همه آنچه به ایران و ایرانی مربوط می‌شود. آنچه هر روز می‌توان دید و ضعفش را با تمام وجود حس کرد. دل‌واپس محیط زیستی که کسی به فکر آسیب‌هایش نیست. دل‌واپس کودکان کاری که کسی به فکر آینده‌شان نیست. دل‌واپس سینمایی که کسی به فکر از دست‌دادن مخاطبانش نیست. دل‌واپس اعتیاد جوانان که هر روز بیشتر به بدنه جامعه آسیب می‌زند. بنابراین من فکر می‌کنم هر شهروند شرافتمندی دل‌واپس است. شاید بهتر است بگویم هر شهروندی نگران است. دل‌واپسی از اضطراب و دلهره یک لحظه‌ای می‌آید. نگرانی آن است که آدم مدت‌ها با چیزی که آزارش می‌دهد درگیر است و این نگرانی را با خود همیشه حمل می‌کند و انتظار حلس را دارد. بنابراین ما هر لحظه نگرانیم، نگرانی‌هایی که دل آدم را به درد می‌آورد و دردمد می‌سازد. ما که قدرت اجرایی برای حل این مشکلات اجتماعی نداریم. از عالمان امور اجتماعی از مشاوران اجتماعی و کارشناسانی که در این حوزه متخصص‌اند. ما وقتی به اتفاقاتی که در جهان رخ می‌دهد نگاه می‌کنیم. دیدن مقامی که به‌خاطر سقوط هواپیمایا یا اتفاقاتی از این قبیل استعفا می‌دهند، برایمان خوشحال‌کننده است. استعفايي که شاید به نوعی نگرانی ملت را کاهش می‌دهد که جلو این اتفاقات گرفته خواهد شد. امیدوارم روز کاری برای حل دل‌واپسی‌ها، نگرانی‌ها و همه آنچه جامعه ما را به اضطراب می‌کشاند راهکاری عملی یافت شود.

دوستی چند روز پیش در یکی از شبکه‌های اجتماعی نوشته بود، باید برخی از مدیران نمایشگاه بیایند ساعت ۱۴ به بعد در غرفه‌ها بایستند تا وقتی می‌گویم هوا گرم می‌شود، بداندند منظورمان چیست. البته مشکل اینجاست که مدیران نمایشگاه بیایند و بنشینند و به اندازه کسانی که در غرفه‌ها حضور دارند، گرما را درک کنند، بازهم کاری از پیش نمی‌رود. ظاهرا حق انتخایی نیست، یعنی وضعیت به‌گونه‌ای نیست که مدیر نمایشگاه از بین چند جای ممکن، مناسب‌ترین را انتخاب کرده باشند. من خودم چند روز پیش در جلساتی در سرای اهل قلم کودک و نوجوان بودم و زیر چادر هوا چنان گرم



علی‌اصغر سیدآبادی

دوستی چند روز پیش در یکی از شبکه‌های اجتماعی نوشته بود، باید برخی از مدیران نمایشگاه بیایند ساعت ۱۴ به بعد در غرفه‌ها بایستند تا وقتی می‌گویم هوا گرم می‌شود، بداندند منظورمان چیست. البته مشکل اینجاست که مدیران نمایشگاه بیایند و بنشینند و به اندازه کسانی که در غرفه‌ها حضور دارند، گرما را درک کنند، بازهم کاری از پیش نمی‌رود. ظاهرا حق انتخایی نیست، یعنی وضعیت به‌گونه‌ای نیست که مدیر نمایشگاه از بین چند جای ممکن، مناسب‌ترین را انتخاب کرده باشند. من خودم چند روز پیش در جلساتی در سرای اهل قلم کودک و نوجوان بودم و زیر چادر هوا چنان گرم

سعيد بر آبادی: از آوردن این عکس شرمندەايم، اما شرمندگی

بیشتر از آن خود که مادر از جلو کودکش سلاخی می‌کند و کودک در تمام آن دوساعت قلبی وحشیانه می‌ایستد و خیره‌خیره به خونی می‌نگرد که اینجا و آنجا می‌باشد. از آوردن این عکس شرمندەايم، اما خوشحال از اینکه عکس‌های تلخ دیگری هم در همین اینترنت هست که هنوز شهادت انتشارش را نداریم و البته مردم هم هنوز توانایی دیدنشان را ندارند! شرمندگی از انتشار این عکس اما پايانی ندارد؛ شکارچی بز کوهی مادر را با تیر می‌زند. مادر به زمین می‌افتد و سم در خاک می‌مالد تا جان دهد. فرزند اما از مادرش دور نمی‌شود، می‌ایستد و خیره‌خیره نگاهش می‌کند. شکارچی با دیدن این صحنه، به سمت لاشه بز مادر می‌رود، چاقو در می‌آورد و تکه‌تکه‌اش می‌کند؛ درست روبه‌رو چشمان هراس‌ناک!

شرمندەايم از انتشار این عکس نه به این خاطر که ترتیب‌دهنده این صحنه هولناک اکنون در دام ماموران حفاظت محیط‌زیست شهر بایک است، بیشتر به این خاطر که او اکنون در بازداشت به چه چیزی فکر می‌کند؟ به وثیقه‌ای برای آزادی؟ به سندی برای اثبات بیگناهی‌اش یا به ادعایی مبنی بر انجام یک عمل عادل!

در قفسون خطونشان‌هایی برای آنها که پسا به عرصه محیط‌زیست می‌گذارند و آتش بر حیات‌وحش می‌گشایند کشیده شده اما انگار این خطونشان‌ها چندان که باید کار گر نیست. هنوز چند ماهی از زنده‌گیری هفت‌روبه‌ا و قتلشان به خاطر دم آنها نگذشته که خبر می‌رسد، پلنگ زخمی با تکه‌های برچامنده از آزار و اذیت شکارچیان تن به مرگ

فردا در نمایشگاه

حالا نه مثل نمایشگاه‌های خارجی...

کتاب تهران است و طولانی‌ترین دوره مدیریت بر نمایشگاه را دارد، احتمال آماده‌سازی شهر آفتاب برای نمایشگاه سال آینده را داده است. آشنایی احمد مسجدجامعی با نمایشگاه کتاب و نیازهایش تا حدودی خیال آدم را راحت می‌کند، اما بد نیست مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شورای شهر و شهرداری تهران، مدیران اتحادیه ناشران و کتابفروشان و دیگر تشکل‌های صنفی و فرهنگی، حوزه نشر ستادی را برای انتقال نمایشگاه به شهر آفتاب تشکیل دهند و در قدم اول بررسی کنند که آیا شهر آفتاب می‌تواند میزبان مناسبی برای نمایشگاه باشد یا نه؟ خدا را چه دیدم! بد شاید تشکیل این ستاد از همین الان باعث برنهم‌ریزی دقیق‌تر و درست‌تر برای نمایشگاه سال آینده شد و خیلی از کاستی‌های همیشگی نمایشگاه برطرف شد. شاید یک‌بار هم که شده از وضعیت «همه چیز در دقیقه ۹۰» خارج شدیم و حالا نه مثل نمایشگاه‌های معتبر دنیا از یک‌سال پیش که از چندماه پیش همه چیز برایمان روشن شد.

گزارش فردا

چرا شکارچیان ترمز بریده‌اند؟

قتل با کمترین مجازات



«رای قانون فرقی ندارد.» این جمله‌ای است که کارشناسان حیات‌وحش و حقوق به «شرق» می‌گویند. می‌گویند: اگر حیوانی را سلاخی کنید و عکسش را در صفحه شخصی‌تان بگذارید برای پزدادن یا اینکه از گوشت شکار برای سیر کردن شکم بچانه استفاده کنید، قانون بین‌شان فرق نمی‌گذارد.

اما امیرحسین داداشی می‌گوید: ممکن است بعضی قاضی‌ها باتوجه به درخواست ما مبنی بر اشد مجازات، بین این دو نوع قتل حیوان تفاوت بگذارند اما آیا این پایان ماجراست؟ قاضی با تجربه و اسبزی که می‌خواهد روبه‌روی چنین افرادی بایستد چقدر از طرف قانون حمایت می‌شود؟ در نهایت شکارچی قفسی‌القلب را چند ماهی حبس خواهد کرد و این پایان مجازات او خواهد بود!

شرمندگی ما اما به‌خاطر مقایسه ساده‌ای است که می‌توان در همین عکس ترتیب داد. شکارچی غیرمجاز: کرمانی بر اساس ماده ۶۷۹ قانون مجازات اسلامی، بابت کشتن بز مادر باید حداکثر یکمیلیون و ۸۰۰ هزار تومان جریمه بپردازد اما چون کودک این بزر در این حادثه مورد آزار قرار نگرفته، ماده ۳۶۲ قانون مجازات اسلامی درباره‌اش صادق نیست و شکارچی بابت ترتیب‌دادن این صحنه دلخراش مقابل چشمان او، مجازات مضاعفی نخواهد شد!

پس شاید بهتر است به دور از احساب‌سات از انتشار این عکس‌ها شرمندە نباشیم، مواجه شویم با حقیقتی که به خاطر کم اثر بودن مجازات‌ها، هر روز در خفا و علنی، تکثیر و تولید می‌شود. شرمندە نباشیم از اینکه به انسائیت فاعلان این قساوت‌ها شک کرده‌ایم و حتی اگر قانون جلو آنها را نمی‌گیرد، لاقال ما به‌عنوان یک انسان، نبخشیم آنها !!

میراث فردا

فرا تر از کفش‌های لنگه‌به‌لنگه!

چشمش را می‌مالد، مگر از این تصور و توهم خلاصی یابد، اما فایده‌ای ندارد. همچنان رفیق خود را، چارلی را، در قالب یک مرغ خورده‌نی می‌بیند. غریزه گشنه او غالب گشته و حرف اول را می‌زند: «الحق لعل غلب!»

در نگاه چاپلین روانشناس، شکمی که گشنه است، عقل و ایمان نمی‌یابد چیست. اول باید شکمش را سیر کرد و بعد از او انتظارات عقلانی و ایمانی داشت. پس به ناچار و برای دفع شر و خطر و در اوج عسروخرج، قابلمه حاوی آب را روی آتش می‌گذارد و چکمه‌های خودش را داخل آن بار می‌گذارد و... الی آخر، که روایتی بس شیرین و دینی و در عین حال تلخ و دردآور است. در نهایت گشنگی و استیصال که خوف و خطر مرگ می‌رود: «اکل میت» هم جایز است، تا چه رسد به اکل چکمه و بوتین!

حالا به‌نظر شما این کمترین طنزپردازان عالم، حق دارد چارلی چاپلین، این کم‌دین معروف سینما را، یکی از بهترین طنزپردازان متفکر روزگار قلمداد کند؟ اندیشمندی جامعه‌شناس و روانشناس که درک و درد را با هم داشت، و طنز عمیق و ارجمند و اثر گذار، از دل همین درک و درد برمی‌خیزد. پس چارلی چاپلین را فراتر از جالبی و جذابیت کفش‌های لنگه‌به‌لنگه‌اش دوست دارم و به این گفته‌اش اکتفا می‌کنم: «که اگر دنیا هزار دلیل برای غمناکی شما آورد، شما برایش هزار و یک دلیل برای شاد بودن ور کن!» (قریب به این مضامین!)



حمید فرخ نژاد

ترانه علیدوستی

پیمان قاسم‌خانی

ترلان پروانه و

هنگامه قاضیانی



این اثر دارای مجوز شماره ۵-۸۲-۹۳۰ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و شماره ثبت (۵۴۷۹۷) گنجینه‌های ایران است. متعلق به موسسه آوای مهری است. به شماره ثبت ۱۴۸۰۷ می‌باشد.